



تحول در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ و تأثیر آن بر نظم نوین جهانی

سیدخلیل کوهی*

چکیده

تحولات شتابان در نظام بین‌الملل در دهه‌های اخیر، سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ را وارد مرحله‌ای تازه و پیچیده ساخته که پیامدهای عمیقی بر ساختار نظم جهانی بر جای گذاشته است. پایان نسبی نظم تک‌قطبی، ظهور قدرت‌های نوظهور، تشدید رقابت‌های جیوپولیتیک و گسترش بحران‌های فراملی، از جمله عواملی‌اند که رویکردهای سنتی سیاست خارجی ابرقدرت‌ها را به چالش کشیده‌اند. این تحقیق با رویکرد تحلیلی-توصیفی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و اسناد معتبر بین‌المللی، به بررسی تحولات نوین در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ و تأثیر آن بر شکل‌گیری نظم نوین جهانی پرداخته و به این سؤال که تحولات نوین در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ چگونه بر شکل‌گیری و جهت‌گیری نظم نوین جهانی تأثیر گذاشته، پاسخ داده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه ایالات متحده، چین و روسیه، در واکنش به تغییرات ساختاری نظام بین‌الملل، از راهبردهای متنوعی چون تقویت قدرت نرم، دیپلوماسی چندجانبه، استفاده از ابزارهای اقتصادی و فناوری‌های نوین و حتی زور بهره‌گرفته‌اند. این تحولات، ضمن تضعیف هژمونی یک‌جانبه، به تقویت روند چندقطبی شدن نظام جهانی انجامیده و الگوهای جدیدی از تعامل و رقابت را در روابط بین‌الملل پدید آورده است. یافته‌ها حاکی از آن است که سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ، نقش تعیین‌کننده در جهت‌دهی به نظم نوین جهانی دارد. آینده ثبات یا بی‌ثباتی نظام بین‌الملل تا حد زیادی به نحوه مدیریت رقابت‌ها و همکاری میان این قدرت‌ها وابسته است. این مطالعه می‌تواند زمینه‌ای نظری برای تحلیل سیاست خارجی کشورها و درک بهتر پویایی‌های روابط بین‌الملل در عصر جدید فراهم سازد.

واژگان کلیدی: سی است خارجی، نظام بین‌الملل، قدرت‌های بزرگ، جیوپولیتیک، نظم نوین جهان.

* استاد دیپارتمنت تعلیمات اسلامی پوهنحی شرعیات پوهنتون بامیان

مقدمه

نظم نوین جهانی در سال ۱۹۴۵ بر ویرانه جامعه ملل توسط دول پیروز جنگ دوم جهانی با پایه‌گذاری سازمان ملل متحد شکل گرفت. در سازمان جدیدالتأسیس، نخست پنجاه کشور به عضویت سازمان ملل متحد درآمدند، به تدریج، به جز تایوان و واتیکان، سایر کشورها که مجموع آن‌ها به ۱۹۲ کشور می‌رسید، عضویت سازمان ملل را پذیرفتند (میرا حسنی، ۱۳۸۸: ۱۱۴).

تصمیمات مهم مرتبط با مسأله امنیت، در شورای امنیت متشکل از پنج عضو دائم برخوردار از حق وتو و اعضای غیردائم گرفته می‌شود. هرچند مجمع عمومی از جایگاه خاص در سازمان برخوردار است، اما قطعنامه‌های صادر شده لازم‌الاجرا نبوده و جنبه توصیه‌ای دارد (ملک شاهی و دیگران، ۱۴۰۱: ۱۸۳). بنابراین، باتوجه به منافع قدرت‌ها و تأثیرگذاری آن‌ها در نظم بین‌الملل، جهان عملاً به دو قطب شرق و غرب به‌رهبری شوروی و امریکا تقسیم شد که بر همین مبنا جنگ سرد به‌وجود آمد.

نظام بین‌الملل پس از پایان جنگ سرد، وارد مرحله‌ای از تحولات بنیادین شد که در آن ساختار سنتی قدرت، الگوهای تعامل سیاسی و شیوه‌های اعمال نفوذ بین‌المللی دچار دگرگونی‌های عمیق گردید. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ظهور ایالات متحده به‌عنوان قدرت مسلط جهانی، نظم تک‌قطبی را شکل داد؛ اما این نظم به تدریج با ظهور قدرت‌های نوظهور، افزایش بازیگران تأثیرگذار و پیچیده‌تر شدن روابط بین‌الملل، با چالش‌های جدی مواجه شده است (Waltz, 2000: 35).

در دهه‌های اخیر، قدرت‌های بزرگ با بهره‌گیری از ابزارهای نوین همچون قدرت نرم، دیپلوماسی عمومی، نفوذ اقتصادی و فناوری‌های نوظهور، الگوهای تازه‌ای از سیاست خارجی را دنبال کرده‌اند. این تحولات نشان‌دهنده گذار تدریجی از شیوه‌های سنتی مبتنی بر زور سخت به رویکردهای ترکیبی و چندبُعدی در اعمال

قدرت است که تأثیر قابل توجهی بر ساختار نظم جهانی بر جای گذاشته است (Nye, 2011: 14).

از سوی دیگر، افزایش رقابت‌های جیوپولیتیکی میان قدرت‌های بزرگ، موجب شکل‌گیری روند چندقطبی شدن نظام بین‌الملل گردیده است. این روند نه تنها مناسبات سیاسی و امنیتی جهان را دگرگون ساخته، بلکه توازن قوا، ائتلاف‌های راهبردی و ترتیبات نهادهای جهان را نیز تحت تأثیر قرار داده است (Ikenberry, 2018: 9).

در شرایط کنونی، نظام بین‌الملل در وضعیتی گذارگونه میان نظم قدیم و نظم نوین جهانی قرار گرفته است. تحولات سریع فناوری، بحران‌های امنیتی فراملی، تغییر در موازنه قدرت و ظهور بازیگران جدید، سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ را وارد مرحله‌ای پیچیده و چندلایه ساخته است (Baylis, Smith & Owens, 2020: 810). قدرت‌های بزرگ تلاش می‌کنند، با بازتعریف منافع ملی، تغییر در راهبردهای دیپلماتیک و بهره‌گیری از ابزارهای نوین قدرت، موقعیت خود را در ساختار جهانی تثبیت یا تقویت نمایند. این رقابت‌ها گاه به همکاری‌های راهبردی و گاه به تقابل‌های شدید جیوپولیتیکی منجر شده که پیامدهای آن در قالب بی‌ثباتی‌های منطقه‌ای، افزایش منازعات نیابتی و تغییر در الگوهای امنیت بین‌المللی آشکار گردیده است (Mearsheimer, 2014: 342).

از این رو، مسئله اصلی تحقیق این است که تحولات نوین در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ چگونه بر ساختار نظم نوین جهانی تأثیر گذاشته و این دگرگونی‌ها چه پیامدهایی برای ثبات، امنیت و همکاری‌های بین‌المللی به همراه دارد؟ پاسخ به این پرسش می‌تواند به درک بهتر پویایی‌های روابط بین‌الملل و ارائه چارچوبی تحلیلی برای سیاست‌گذاری خارجی کشورها کمک نماید.

هدف از این تحقیق، تحلیل تحولات نوین در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ و تبیین نقش آن در شکل‌گیری نظم نوین جهانی است. این تحقیق می‌کوشد با شناسایی روندهای نوظهور در سیاست خارجی، چارچوبی نظری برای فهم پویایی‌های جدید نظام بین‌الملل ارائه نماید. تحقیق حاضر با رویکرد توصیفی-تحلیلی و بر پایه روش کیفی-کتابخانه‌ای-اسنادی انجام شده است.

از حیث ساختار، در این مقاله، چارچوب نظری تحقیق که شامل سه رویکرد رئالیسم نوین، لیبرالیسم نهادی و سازه‌انگاری است، توضیح داده می‌شود. سپس، تحولات سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ و تأثیر آن بر نظم جهانی بررسی شده و به موضوعاتی چون گذار از نظم تک‌قطبی به چندقطبی، تحول در ابزارهای سیاست خارجی، تشدید رقابت‌های جیوپولیتیکی و نقش فناوری‌های نوین پرداخته می‌شود. هم‌چنین، نقش نهادهای بین‌المللی در مدیریت تعاملات قدرت‌های بزرگ و تأثیر این تحولات بر کشورهای در حال توسعه مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بخش‌های بعدی، به تحلیل پیامدهای راهبردی تقابل قدرت‌های بزرگ در مناطقی مانند خاورمیانه، دریای چین جنوبی و اوکراین پرداخته می‌شود. در نهایت، آینده نظم نوین جهانی با توجه به چالش‌ها و فرصت‌های پیش رو تحلیل شده و پیشنهادهایی برای تقویت همکاری‌های بین‌المللی و اصلاح ساختارهای نهادی ارائه می‌گردد.

در رابطه با موضوع تحقیق حاضر، آثار متعددی وجود دارد. آیکنبری (۲۰۱۸) در تحقیقی تحت عنوان نظام بین‌المللی لیبرال و نارضایتی‌های بین‌المللی با رویکرد تحلیلی-تاریخی به بررسی بحران نظم لیبرال بین‌المللی پس از جنگ سرد پرداخته است. وی نشان می‌دهد که نظم لیبرال به رهبری ایالات متحده که بر پایه نهادهای چندجانبه، اقتصاد بازار آزاد و دموکراسی سیاسی بنا شده بود، در دهه‌های اخیر با چالش‌های عمیقی مواجه شده است. افزایش قدرت چین، بازگشت روسیه به عرصه

رقابت‌های جیوپولیتیکی، رشد ملی‌گرایی و تضعیف چندجانبه‌گرایی موجب کاهش مشروعیت و ناکارآمدی این نظم گردیده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که جهان در حال گذار از نظم لیبرال تک‌قطبی به سوی نظم چندقطبی و رقابتی است که در آن همکاری‌های بین‌المللی شکننده‌تر شده و رقابت‌های راهبردی شدت یافته است. آیکنبری تأکید می‌کند که بقای ثبات جهانی در گرو اصلاح ساختار نهادهای بین‌المللی و سازگاری آن‌ها با توزیع جدید قدرت جهانی است (Ikenberry, 2018). میرشایمر (۲۰۱۴) در تحقیقی تحت عنوان تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ، با بهره‌گیری از نظریه رئالیسم تهاجمی، رفتار سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ را تحلیل کرده است. وی استدلال می‌کند که ساختار آنارشی نظام بین‌الملل، دولت‌ها را به سمت رقابت دائمی برای افزایش قدرت سوق می‌دهد. یافته‌ها نشان می‌دهد که گذار به نظام چندقطبی الزاماً به صلح پایدار منجر نمی‌شود، بلکه می‌تواند منازعات جیوپولیتیکی را تشدید نماید. وی تأکید می‌کند که رقابت میان امریکا، چین و روسیه اجتناب‌ناپذیر بوده و در آینده نزدیک، جهان شاهد افزایش تقابل‌های سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی خواهد بود. وی خاطر نشان می‌کند که نظم نوین جهانی بیش از آن که مبتنی بر همکاری باشد، بر رقابت قدرت‌های بزرگ استوار است (Mearsheimer, 2014).

نای (۲۰۱۱) در تحقیقی بنام آینده قدرت، تحول در ابزارهای اعمال قدرت در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ را بررسی می‌کند. وی مفهوم قدرت نرم را به‌عنوان مکمل قدرت سخت معرفی کرده و نشان می‌دهد که نفوذ فرهنگی، دیپلوماسی عمومی، رسانه‌ها و فناوری اطلاعات به ابزارهای کلیدی سیاست خارجی تبدیل شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که قدرت‌های بزرگ در عصر جدید برای تأثیرگذاری پایدار، ناگزیر از ترکیب قدرت سخت و نرم در قالب قدرت هوشمند

هستند. تحقیق وی حاکی است که موفقیت سیاست خارجی در نظم نوین جهانی بیش از هر زمان دیگر به توانایی دولت‌ها در مدیریت تصویر بین‌المللی و جلب افکار عمومی جهان وابسته است (Nye, 2011).

جهانگیری (۱۳۹۶) تحقیقی را تحت عنوان کاربرد زور در حقوق بین‌الملل معاصر انجام داده و در این تحقیق با رویکرد تحلیلی، به بررسی تحول در نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد پرداخته است. وی نشان می‌دهد که افول نسبی هژمونی امریکا، قدرت‌یابی چین، احیای نقش روسیه و افزایش وزن بازیگران منطقه‌ای، ساختار نظم جهانی را به سوی چندقطبی شدن سوق داده است. وی تأکید می‌کند که نظم نوین جهانی در حال شکل‌گیری، ماهیت سیال، رقابتی و نامتوازن دارد که ثبات آن به میزان همکاری قدرت‌ها وابسته است. نتیجه تحقیق تأکید می‌کند که جهان وارد دوره‌ای از بی‌ثباتی ساختاری شده که در آن سیاست خارجی قدرت‌ها، نقشی تعیین‌کننده در مدیریت یا تشدید بحران‌های بین‌المللی ایفا می‌کند (جهانگیری، ۱۳۹۶: ۲۱۱).

یزدان فام (۱۴۰۱) تحقیقی را تحت عنوان سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ نگاشته و در این مطالعه، با تمرکز بر سیاست خارجی ایالات متحده، چین و روسیه، تأثیر راهبردهای جدید این قدرت‌ها بر نظم جهانی را تحلیل نموده است. وی نشان می‌دهد که تغییر در اولویت‌های جیوپولیتیکی، رقابت‌های فناورانه و جنگ‌های نیابتی موجب تضعیف ثبات نظم بین‌الملل شده است. یافته‌ها حاکی است که جهان در حال ورود به مرحله‌ای از رقابت ساختاری بلندمدت میان قدرت‌ها است. تحقیق تأکید دارد که نظم نوین جهانی بیشتر مبتنی بر توازن قدرت و رقابت جیوپولیتیکی است تا همکاری نهادی پایدار (یزدان فام، ۱۴۰۱: ۴۹۶).

سرانجام؛ در مقایسه تحقیق حاضر منابع موجود، ارائه چارچوب نظری جدیدی برای تحلیل پویایی‌های سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ و تأثیر آن‌ها بر نظم

جهانی، در این نگارش موضوع جدید است. تحقیق حاضر، با رویکردی جامع‌تر، به بررسی ترکیب ابزارهای قدرت نرم و سخت، تغییرات جیوپولیتیکی و نقش بازیگران نوظهور می‌پردازد که در تحقیقات قبلی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. هم‌چنین، این تحقیق تلاش دارد تا با تحلیل عمیق‌تر روابط بین‌الملل، پیامدهای این تحولات را برای ثبات و همکاری‌های جهانی به صورت دقیق‌تر تبیین نماید.

۱. چارچوب نظری تحقیق

این تحقیق برای تحلیل تحولات نوین سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ و پیامدهای آن بر نظم نوین جهانی، از ترکیب سه رویکرد نظری عمده در روابط بین‌الملل شامل رئالیسم نوین، لیبرالیسم نهادی و سازه‌انگاری بهره می‌گیرد. این چارچوب تلفیقی، امکان تحلیل جامع ابعاد مادی، نهادی و هویتی سیاست خارجی را فراهم می‌سازد.

نظریه نورئالیسم بر نقش ساختار نظام بین‌الملل و توزیع قدرت در تعیین رفتار دولت‌ها تأکید دارد. از این نظر، قدرت‌های بزرگ در شرایط آناشری نظام جهانی، همواره در پی افزایش قدرت و تضمین بقا هستند و رقابت‌های جیوپولیتیکی کنونی را می‌توان در چارچوب موازنه قوا تحلیل نمود (Waltz, 2000: 35). این نظریه تبیین می‌کند که چرا گذار از نظم تک‌قطبی به چندقطبی، رقابت‌های فزاینده میان قدرت‌های بزرگ را در پی داشته است.

در مقابل، لیبرالیسم نهادی بر نقش نهادهای بین‌المللی، همکاری‌های چندجانبه و وابستگی متقابل اقتصادی در کاهش تعارضات تأکید دارد. از این منظر، قدرت‌های بزرگ می‌کوشند از طریق نهادسازی و رژیم‌های بین‌المللی، رفتار سایر بازیگران را تنظیم کرده و منافع خود را در قالب همکاری‌های چندجانبه تأمین نمایند (Keohane, 2012: 11).

نظریه سازه‌انگاری با تأکید بر نقش هویت، گفتمان و ادراکات متقابل، نشان می‌دهد که سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ تنها محصول ملاحظات مادی نیست، بلکه ساخت‌های ذهنی، ارزش‌ها و هنجارهای بین‌المللی نیز نقش مهمی در جهت‌دهی به رفتار آن‌ها ایفا می‌کنند (Wendt, 1999: 97).

۲. تحولات سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ و بازآرایی نظم نوین جهانی

تحولات نوین سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی نظم نوین جهانی دارد. گذار از نظم تک‌قطبی به چندقطبی، ظهور قدرت‌های نو و تغییر ابزارهای اعمال قدرت، ساختار روابط بین‌الملل را به‌طور بنیادین دگرگون ساخته است. آینده ثبات نظام جهانی وابسته به میزان مدیریت رقابت‌ها، تقویت نهادهای بین‌المللی و توسعه همکاری‌های چندجانبه میان قدرت و وابسته است که در ذیل به مهم‌ترین این موارد اشاره شده است:

۲-۱. گذار از نظم تک‌قطبی به چندقطبی

داده‌ها، نشان می‌دهد که نظم تک‌قطبی پس از جنگ سرد به تدریج جای خود را به نظم چندقطبی داده است. رشد اقتصادی چین، قدرت‌یابی روسیه و افزایش نقش قدرت‌های منطقه‌ای، موجب توزیع چند کانونی قدرت شده است (Mearsheimer, 2014:363).

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، ایالات متحده به‌عنوان تنها ابرقدرت، برای بیش از دو دهه نقش مسلط در ساختار نظام بین‌الملل ایفا نمود (Ikenberry, 2018: 18). این وضعیت موجب شکل‌گیری نظم تک‌قطبی شد که در آن، تصمیمات راهبردی جهانی عمدتاً تحت تأثیر سیاست خارجی امریکا قرار داشت. طی بیشتر از دو دهه، کشورهای مختلف طعم تک‌قطبی را چشیده‌اند. امریکا خود را سردمدار کره خاکی به حساب می‌آورد؛ تا این‌که رشد سریع اقتصادی چین،

بازسازی قدرت نظامی روسیه و افزایش نقش بازیگران منطقه‌ای مانند هند، برزیل، ترکیه و ایران، به تدریج موجب تضعیف هژمونی یک‌جانبه گردید. این روند ساختاری نشان می‌دهد که نظام جهانی در عصر حاضر وارد مرحله‌ای از چندمرکزی شدن قدرت شده است که ویژگی اصلی آن توزیع نامتوازن اما چند کانونی قدرت در سطح بین‌الملل است (Ikenberry, 2018: 15).

گذار از تک‌قطبی به چندقطبی یک‌شبه به وجود نمی‌آید. از منظر نظریه نورثالیسم، این تحول ساختاری پیامد طبیعی تغییر در موازنه قدرت است. طبق این دیدگاه، هرگاه قدرت نسبی یک بازیگر کاهش یابد و در مقابل، سایر قدرت‌ها تقویت شوند، نظام بین‌الملل به سوی توازن جدیدی حرکت می‌کند که غالباً با افزایش رقابت‌های جیوپولیتیکی همراه است (Mearsheimer, 2014: 370).

گذار به نظم چندقطبی موجب افزایش رقابت‌های راهبردی، تضعیف همکاری‌های بین‌المللی پایدار، شکل‌گیری الگوهای جدیدی از اتحادها شده است. در نظم جدید، قدرت‌ها تلاش می‌کنند از طریق ائتلاف‌های موقت، نهادسازی منطقه‌ای و دیپلماسی چندجانبه، جایگاه خود را تثبیت نمایند (Baylis, Smith & Owens, 2020: 802). در موارد متعدد، قدرت‌هایی که هژمونی خویش را در زوال می‌بیند، برای به تعویق انداختن افزایش رو به رشد قدرت‌های رقیب به قدرت سخت و مداخله نظامی نیز در مناطق حساس دست می‌زنند؛ چنانچه امریکا در خاورمیانه به این کار مبادرت کرده است.

۲-۲. تحول ابزارهای سیاست خارجی: گذار از قدرت سخت به قدرت هوشمند

یکی از تحولات نوین در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ، گذار تدریجی از اتکای صرف بر قدرت سخت، به استفاده گسترده از قدرت هوشمند است. قدرت سخت که مبتنی بر ابزارهای نظامی و اقتصادی بود، در دهه‌های اخیر جای خود را به

رویکردی ترکیبی داده که در آن قدرت نرم، دیپلوماسی عمومی، رسانه، فناوری و نفوذ فرهنگی نقش محوری ایفا می‌کنند. قدرت‌های بزرگ، به‌طور فزاینده‌ای از قدرت نرم، دیپلوماسی عمومی، رسانه‌ها و فناوری‌های ارتباطی برای نفوذ در افکار عمومی جهان بهره می‌گیرند. این تحول نشان‌دهنده گذار از سلطه نظامی صرف به شیوه‌های پیچیده‌تر اعمال قدرت است (Nye, 2011:153). البته اگر موارد فوق کارگر واقع نشد، آخرین گزینه برای حفظ قدرت، بکارگیری قدرت سخت است.

قدرت نرم شامل توانایی تأثیرگذاری از طریق جذابیت فرهنگی، مشروعیت سیاسی و ارزش‌های هنجاری است. ایالات متحده، اتحادیه اروپا و چین، سرمایه‌گذاری گسترده‌ای در حوزه دیپلوماسی فرهنگی، رسانه‌های جهانی، آموزش بین‌المللی و شبکه‌های اجتماعی انجام داده‌اند تا از این طریق، افکار عمومی جهان را تحت تأثیر قرار دهند (Melissen, 2015: 36).

به‌صورت نمونه، تحلیل سیاست خارجی چین نشان می‌دهد که این کشور با طرح‌هایی مانند ابتکار کمربند - راه تلاش دارد نفوذ جیوپولیتیکی خود را از مسیر سرمایه‌گذاری اقتصادی، توسعه زیرساخت‌ها و همکاری‌های تجاری گسترش دهد. این سیاست، نمونه بارز بهره‌گیری از قدرت اقتصادی به‌عنوان ابزار سیاست خارجی نوین است (Rolland, 2017:93).

در همین راستا، روسیه نیز با بهره‌گیری از رسانه‌های بین‌المللی، دیپلوماسی انرژی و عملیات سایبری، تلاش می‌کند نفوذ خود را در مناطق مختلف جهان افزایش دهد. این ابزارها موجب شده‌اند که رقابت قدرت‌ها، شکل پیچیده‌تر و چندلایه تری به خود بگیرد (Giles, 2016: 58). عوامل یادشده در جهان معاصر قدرت قوی‌تر و هزینه کمتر از به راه‌اندازی جنگ و استفاده از قدرت سخت دارد.

۲-۳. تشدید رقابت‌های جیوپولیتیکی و شکل‌گیری منازعات نیابتی

افزایش تنش‌ها در شرق آسیا، اروپای شرقی، آمریکا و خاورمیانه بیانگر تشدید رقابت راهبردی میان قدرت‌های بزرگ است. این رقابت‌ها اغلب در شکل جنگ‌های نیابتی، تحریم‌های اقتصادی و نبردهای سایبری بروز یافته‌اند (Mearsheimer, 2014: 425). جنگ روسیه و اوکراین، حمله آمریکا به ایران، اختطاف مادر و رئیس‌جمهور ونزوئلا و حمله اسرائیل به عوض آمریکا به ایران و چندین کشور عربی در خاورمیانه از این دست موضوعات است.

قدرت‌های بزرگ به جای رویارویی مستقیم نظامی، ترجیح می‌دهند رقابت‌های خود را از طریق حمایت از بازیگران منطقه‌ای و گروه‌های هم‌سو دنبال کنند (Mumford, 2013: 26).

مناطق خاورمیانه، شرق اروپا، آسیای جنوب شرقی و آفریقا به عرصه‌های اصلی این منازعات بدل شده‌اند. بحران فلسطین، سوریه و یمن، تنش‌های دریای جنوبی چین و رقابت‌های جیوپولیتیکی در آفریقا نمونه‌های بارز این الگو هستند (Allison, 2017: 118). این تحولات نشان می‌دهد که سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ به جای تمرکز بر ثبات بلندمدت، بیشتر بر مدیریت بحران، مهار رقبا و حفظ مناطق نفوذ متمرکز شده است. این وضعیت موجب افزایش بی‌ثباتی منطقه‌ای، گسترش خشونت و تضعیف نهادهای بین‌المللی گردیده است (Acharya, 2014: 112).

ایالات متحده، اکنون در موضوع ضعف قرار گرفته، قدرت‌های جدید جهان، همانند روسیه که اکنون توان نظامی خویش را از نو بازسازی کرده است؛ چین من حیث قدرت نظامی و اقتصادی تأثیرگذار جهان و کشورهای همانند هند در حال خودنمایی در معادلات جهانی هستند. این کار باعث شده است که آمریکا به جای رهبری جهان به فکر مدیریت بحران، مهار رقبا و حفظ مناطق نفوذ خویش متمرکز شود.

۲-۴. نقش فناوری‌های نوین در بازتعریف سیاست بین‌المللی قدرت‌ها

فناوری‌های نوین به‌ویژه فضای سایبری، هوش مصنوعی، شبکه‌های اجتماعی و داده‌های کلان، نقش بنیادینی در بازتعریف سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ ایفا کرده‌اند. دیپلوماسی دیجیتال، جنگ‌های سایبری، عملیات اطلاعاتی و مدیریت افکار عمومی جهان، به عناصر اصلی رقابت جیوپولیتیک بدل شده‌اند (Kello, 2017:21).

جنگ‌های سایبری میان آمریکا، روسیه، چین و سایر قدرت‌ها نشان‌دهنده انتقال رقابت‌ها از میدان‌های فیزیکی به فضای مجازی است. این تحول، مفهوم امنیت ملی را به شدت دگرگون ساخته و مرزهای سنتی جنگ و صلح را تضعیف کرده است (Rid, 2020:475).

از سوی دیگر، شبکه‌های اجتماعی به ابزار قدرتمندی برای اعمال نفوذ سیاسی تبدیل شده‌اند. قدرت‌های بزرگ از این فضا برای جهت‌دهی افکار عمومی، تأثیرگذاری بر انتخابات کشورها و تضعیف مشروعیت سیاسی رقبا بهره می‌گیرند (Bradshaw & Howard, 2019:11).

این تحول فناورانه موجب شده است که سیاست خارجی به حوزه‌ای چندبُعدی تبدیل شود که در آن، مرز میان دیپلوماسی، جنگ روانی و نبرد اطلاعاتی به شدت تضعیف شده است. اکنون، تحت‌تأثیر رسانه‌های جهانی و فناوری‌های جدید، شناخت دوست و دشمن برای بسیاری از ملت‌ها و کشورها دشوار و حتی غیرممکن شده است. نمونه آن حمایت تعدادی از مردم ایران در زمان ناآرامی‌های اقتصادی ماه جدی سال روان از عوامل خارجی همچون موساد اسرائیل است. با وجودی که اسرائیل، ایران را رقیب منطقه‌ای خویش پنداشته در هر صورت ممکن در حال ضربه زدن به توان نظامی ایران است. اسرائیل ایران قدرتمند را نمی‌خواهد، نه اینکه ایران را در دست رژیم اسلام‌گرا نخواهد.

۳. نقش نهادهای بین‌المللی در نظم نوین جهانی

هرچند سازمان ملل متحد، آن‌گونه که انتظار می‌رفت، نتوانسته است بحران جهانی را مهار نموده و نقش ایفا نماید. سرمنشی سازمان ملل متحد، در این اواخر بارها به این مطلب در سخنان خود اذعان نموده است. از جمله، در گزارش و سخنرانی رسمی در هشتمین نشست مجمع عمومی گفت: «دنیا در مشکلات بزرگ دست‌وپنجه نرم می‌کند... جامعه بین‌المللی در مقابله با بحران‌های عمده این عصر گرفتار رکود سیاسی و تنش‌های جیوپولیتیک است... ما هیچ ابتدای واقعی برای مقابله مؤثر با هیچ‌یک از این بحران‌ها نداریم» (United Nation, 2025: 23 September).

در این سخنرانی؛ گوترش واضح به این نکته اشاره دارد که «چالش‌های عمده عصر کنونی و بحران‌های جهانی» به دلیل تفرقه سیاسی و جیوپولیتیک، فلج و مانع همکاری بین‌المللی شده‌اند.

ناتوانی این سازمان در مهار بحران‌ها، مخصوصاً در بخش مدیریت بحران خاورمیانه، -هم‌چون نسل‌کشی فلسطینیان که وجدان بشر قرن ۲۱ را زیر سؤال برده است، لبنانی‌ها، اشغال اراضی سوریه هم‌چون جبل‌الشیخ و بخش‌هایی از ولایت قنیطره توسط اسرائیل...- آشکار است؛ ولی علی‌رغم تشدید رقابت‌ها، نهادهای بین‌المللی همچنان نقش مهمی در مدیریت تعاملات قدرت‌های بزرگ ایفا می‌کنند. سازمان ملل متحد، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی از جمله نهادهایی هستند که تلاش می‌کنند نظم همکاری محور را حفظ نمایند (Keohane, 2012: 186). با این حال، کارآمدی این نهادها به شدت تحت تأثیر رقابت‌های جیوپولیتیکی قرار گرفته است. استفاده ابزاری از حق (وتو)، سیاسی سازی تصمیمات و تضعیف چندجانبه‌گرایی، موجب کاهش مشروعیت و اثربخشی این نهادها شده است (Weiss, 2018: 17).

با تضعیف هژمونی نظم لیبرال پس از جنگ سرد، نهادهای بین‌المللی بیش از پیش در معرض فشار قدرت‌ها قرار گرفته‌اند. سازمان ملل متحد که براساس اصول چندجانبه‌گرایی، حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و احترام به حقوق بشر تأسیس شد، در عمل به دلیل ساختار نابرابر شورای امنیت و تسلط قدرت‌های دارای حق وتو، نتوانسته است نقش مستقل و مؤثری در حل بحران‌های بزرگ جهانی ایفا کند. محققان معتقدند که این نهاد به جای یک بازیگر بی‌طرف، اغلب به صحنه رقابت منافع قدرت‌های بزرگ تبدیل شده است؛ امری که موجب کاهش اعتماد کشورهای در حال توسعه به کارآمدی آن گردیده است (عبداللهی، ۱۳۹۷: ۱۹۱).

از منظر اندیشمندان مسلمان، ناتوانی نهادهای بین‌المللی در قبال بحران خاورمیانه، نمونه بارز دوگانگی در اجرای اصول حقوق بین‌الملل است. بسیاری از نویسندگان تأکید می‌کنند که شورای امنیت در برخورد با تجاوزات اسرائیل، نه تنها بی‌طرف عمل نکرده، بلکه با استفاده مکرر از حق (وتو) توسط ایالات متحده به نفع اسرائیل، عملاً به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به اشغال و نقض گسترده حقوق بشر مبدل شده است. این وضعیت باعث شده است که مفهوم «عدالت بین‌المللی» در افکار عمومی جهان اسلام به شدت تضعیف گردد (الزحیلی، ۱۴۱۹: ۶۳۶).

با این وجود، نهادهای بین‌المللی به طور کامل از معادلات نظم جهانی حذف نشده‌اند. این نهادها همچنان در حوزه‌هایی مانند مدیریت بحران‌های اقتصادی، کمک‌های بشردوستانه، تنظیم روابط تجاری و ایجاد چارچوب‌های حقوق بین‌المللی نقش آفرینی می‌کنند. هرچند این نقش‌ها محدود، گزینشی و وابسته به اراده قدرت‌ها است، اما در نبود یک جایگزین نهادی فراگیر، نهادهای بین‌المللی همچنان به عنوان سازوکارهای حداقلی برای جلوگیری از هرج و مرج کامل در نظام بین‌الملل باقی مانده‌اند. به باور برخی تحلیلگران، اصلاح ساختار این نهادها و محدودسازی حق

وتو، شرط اساسی بازگشت مشروعیت و کارآمدی آن‌ها در نظم نوین جهانی است (غفوری، ۱۳۹۸: ۲۲۴).

۴. کشورهای درحال توسعه در نظم نوین جهانی: از حاشیه‌نشینی تا میدان رقابت قدرت‌ها
تحولات سیاست خارجی قدرت‌ها، پیامدهای عمیقی برای کشورهای در حال توسعه به همراه داشته است. این کشورها غالباً به میدان رقابت قدرت‌های بزرگ تبدیل شده و با چالش‌هایی چون بی‌ثباتی سیاسی، مداخله خارجی، وابستگی اقتصادی و بحران‌های امنیتی مواجه گردیده‌اند (Hurrell, 2017: 135).

در حال حاضر، هرکدام از ابرقدرت‌ها در حال تثبیت موقعیت خویش در سطح جهان هستند، دغدغه آرامش مردم جهان، رفاه و زندگی آن‌ها برای‌شان مهم نیست. کشورهای درحال توسعه که قدرتی برای حفاظت از خود در مقابل مداخلات قدرت‌های بزرگ را ندارند، بیش‌ازپیش صحنه رقابت‌های قدرت‌های بزرگ قرارگرفته‌اند. ایالات متحده، با نادیده گرفتن نقش روسیه، چین و سایر قدرت‌های نوظهور جهانی در عرصه بین‌الملل شروع به گسترش ساحه نفوذ خود برای تثبیت موقعیت قدرت خویش به‌عنوان قطب قدرتمند جهانی کرده است. این حرکت، تنش‌های امریکا با چین در دریایی چین جنوبی و تایوان، جنگ روسیه با اوکراین و از همه مهم‌تر به تشدید تنش در خاورمیانه منجر شده است. در خاورمیانه، اسرائیل به نیابت از امریکا، خصوصاً در سال گذشته میلادی باعث نسل‌کشی و قتل عام گسترده در فلسطین اشغالی شده، هم‌زمان به کشورهای دیگری هم‌چون لبنان، یمن، سوریه، عراق، قطر و ایران نیز حمله کرده است. در حمله به ایران، بعد از ناتوانی اسرائیل در جنگ دوازده‌روزه، امریکا مستقیماً وارد صحنه شد. به‌علت گستردگی موضوع تنش‌ها در سطح جهان؛ به تنش‌های ایجادشده در خاورمیانه اوکراین و چین جنوبی اشاره می‌شود:

۱-۴. خاورمیانه به مثابه میدان بازتعریف نظم نوین جهانی: سیاست امریکا و منطق قدرت ایالات متحده، برای حفظ برتری قدرت خویش در سطح جهان، خصوصاً خاورمیانه من حیث گنجینه ثروت جهان و شاهراه ترانزیت مواد سوختی، در سال گذشته میلادی، بر علاوه استفاده از سایر پالیسی های بازدارنده نرم، به جنگ و استفاده مستقیم از قدرت نیز دست زده است که در ذیل به آن‌ها اشاره می شود:

الف) جنگ غزه (حماس و اسرائیل) و فروپاشی نظم حقوق بشری و بازگشت منطق قدرت سخت

اسرائیل در عمل همانند پایگاه دائمی امریکا در خاورمیانه است. جنگ، صلح و روابط اسرائیل با کشورهای دیگر با پشتوانه امریکا صورت می گیرد. نبرد غزه، یکی از بارزترین نمونه های بازگشت منطق قدرت سخت است. حمایت امریکا از اسرائیل و ناتوانی سازمان ملل در توقف جنگ، موجب تضعیف نظم لیبرال بین المللی شده است (Fawcett, 2024:383). این جنگ، حقیقت ادعای رعایت حقوق بشر توسط امریکا را که در بسیاری از کشورها، به بهانه آن حکومت‌ها را ساقط و طرفداران خود را به قدرت رسانده بود، به جهانیان آشکار ساخت. جنگ گسترده میان حماس و اسرائیل که از اکتبر ۲۰۲۳ آغاز شد و پیامدهای آن تا اکنون ادامه دارد، یکی از مهم ترین مصادیق بازگشت منطق قدرت سخت به سیاست خارجی قدرت های بزرگ به شمار می رود. این جنگ نه تنها موازنه قدرت در خاورمیانه را دستخوش تحول کرد، بلکه شکاف های عمیقی در نظم بین المللی لیبرال و اصول حقوق بشردوستانه ایجاد نمود (Fawcett, 2024: 402).

حمایت بی قید و شرط ایالات متحده از اسرائیل، در کنار حمایت های سیاسی و رسانه ای برخی کشورهای غربی، نشان داد که اصول حقوق بین الملل در عمل، تابع ملاحظات جیوپولیتیکی قدرت های بزرگ است. این رویکرد موجب تضعیف

مشروعیت نهادهای بین‌المللی، به‌ویژه سازمان ملل متحد و افزایش بی‌اعتمادی جهانی نسبت به نظم موجود گردید (Acharya, 2024: 2).

از سوی دیگر، نقش فعال ایران در حمایت از مقاومت، به‌ویژه حماس و حزب‌الله، موجب تشدید تقابل غیرمستقیم تهران-تل‌آویو شده و بستر شکل‌گیری جنگ‌های نیابتی گسترده‌تری را فراهم ساخت. این وضعیت بیانگر آن است که سیاست خارجی قدرت‌های منطقه‌ای نیز به‌طور فزاینده‌ای تحت تأثیر رقابت‌های ساختاری قدرت‌های بزرگ قرار گرفته است (Sinkaya, 2024:139).

ب) تشدید حملات اسرائیل و بی‌ثبات‌سازی جیوپولیتیکی منطقه

با توجه به پشتیبانی بی‌قید و شرط آمریکا از اسرائیل، این کشور در سال ۲۰۲۵، دامنه عملیات نظامی خود را فراتر از غزه و جنوب لبنان گسترش داد و حملات هدفمند علیه مواضع نظامی در لبنان، سوریه، یمن، عراق و قطر انجام داد. این حملات که اصلاً به هدف مهار مقاومت و متحدان منطقه‌ای آن صورت گرفت، موجب افزایش بی‌ثباتی جیوپولیتیکی در خاورمیانه شد (Gause, 2025: 57).

این رویداد نشان می‌دهد که اسرائیل، با حمایت آمریکا، سیاست بازدارندگی تهاجمی را در پیش گرفته است؛ راهبردی که بر ضربات پیش‌دستانه و افزایش هزینه‌های امنیتی برای رقبای استوار است. این سیاست، به‌جای ایجاد ثبات، منجر به تشدید چرخه خشونت و گسترش بحران‌های منطقه‌ای گردیده است. در سطح کلان، این تحولات موجب تعمیق شکاف میان کشورهای عربی، تضعیف انسجام منطقه‌ای و افزایش مداخلات قدرت‌های فرا منطقه‌ای شده است. چنین روندی، خاورمیانه را به یکی از اصلی‌ترین کانون‌های شکل‌دهنده نظم نوین جهانی بدل ساخته است.

ج) جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل: ورود مستقیم به تقابل راهبردی

حمله اسرائیل به ایران که با اشاره مستقیم آمریکا صورت گرفت، نمونه بارزی از

بازگشت امریکا به استفاده از قدرت سخت است. مداخله امریکا پس از ناکامی اسرائیل در حمله به ایران، مشارکت از پیش تعیین شده امریکا در حمله اسرائیل به ایران را ثابت می‌سازد. جنگ مستقیم ۱۲ روزه میان ایران و اسرائیل در سال ۲۰۲۵ نقطه عطفی در تاریخ منازعات خاورمیانه و روابط بین‌الملل معاصر محسوب می‌شود. این جنگ، نخستین تقابل نظامی آشکار میان دو بازیگر کلیدی منطقه‌ای بود که پیامدهای گسترده‌ای برای نظم جهانی به همراه داشت (Njenga, 2025: 7July). تقابل مستقیم دو قدرت منطقه‌ای، خطر گسترش جنگ به سطح جهانی را افزایش داد و نظم امنیتی منطقه را به شدت متزلزل ساخت.

این جنگ نشان داد که منازعه میان ایران و اسرائیل دیگر صرفاً در قالب جنگ‌های نیابتی باقی نمانده و وارد مرحله تقابل مستقیم راهبردی شده است. واکنش‌های بین‌المللی، به‌ویژه مواضع امریکا، روسیه و چین، حاکی از آن بود که این درگیری ظرفیت بالقوه گسترش به یک بحران جهانی را دارد؛ زیرا خاورمیانه‌ای که در آن جنگ جریان دارد، مخزن سوخت جهان و بازار تجارتي و سرمایه‌گذاری ابرقدرت‌های دیگری همچون روسیه و چین است (Singh, Kaur & Simran, 2025: 316).

حمله مستقیم ایالات متحده به برخی تأسیسات نظامی و زیربنایی ایران در جریان بحران ۲۰۲۵، نقطه عطفی در روابط تهران-واشنگتن و نظم امنیتی منطقه بود. این اقدام که باهدف مهار توان بازدارندگی ایران پس از ناکامی اسرائیل در حمله به این کشور انجام شد، نشان‌دهنده تغییر آشکار در راهبرد امریکا از بازدارندگی غیرمستقیم به مداخله نظامی محدود مستقیم بود. این درحالی که است کارشناسان غرب هشدار می‌دهند حمله نظامی نمی‌تواند مانع رسیدن ایران به بمب اتمی شود (مجیدی، ۱۴۰۴: ۲۴ عقرب). این حمله واکنش‌های گسترده جهانی را برانگیخت و شکاف عمیقی میان قدرت‌های بزرگ ایجاد کرد؛ به‌گونه‌ای که روسیه و چین به شدت این اقدام را

محکوم کردند و آن را نقض آشکار حقوق بین‌الملل دانستند. این واکنش‌ها، بار دیگر نشانه‌های فروپاشی اجماع جهانی و تقویت نظم چندقطبی را برجسته ساخت (Allison, 2025:121).

از منظر نظریه رئالیسم تهاجمی، این جنگ را می‌توان نتیجه طبیعی رقابت برای هژمونی منطقه‌ای دانست؛ جایی که هر دو طرف تلاش می‌کنند با نمایش قدرت نظامی، موقعیت راهبردی خود را تثبیت نمایند (Mearsheimer, 2014:366). با برپایی این جنگ که امریکا و اسرائیل نتوانستند به هدف از پیش تعیین شده خویش برسند، ناگزیر در ماه جدی سال ۱۴۰۴ از تظاهرات مردم ایران علیه نظام این کشور استفاده کردند، امریکا و اسرائیل به این باور بودند که با طرح زنده کردن نظام شاهی ایران، به کمک مردم و شاهزاده رضا پهلوی حکومت این کشور را ساقط خواهند کرد. وقتی این گزینه نیز نتیجه‌بخش واقع نشد، دوباره به ارسال ناوها و گردان‌های ارتش به خاورمیانه مبادرت کرده است. در این میان آنچه هیچ‌به‌چشم نمی‌خورد، نقش سازمان ملل متحد من حیث سازمان بین‌المللی است که نمی‌تواند جلو قدرت‌های بزرگ برای در رنج قرار دادن مردم جهان را بگیرد.

۲-۲-۴. بی‌ثباتی جهانی و تقابل کشورهای قدرتمند در اوکراین و دریای چین جنوبی
در سال‌های اخیر، تقابل ابرقدرت‌ها به‌علاوه خاورمیانه که به آن اشاره شد در دیگر نقاط جهان نیز شدت بیشتری گرفته است، به‌صورت نمونه، تقابل روسیه و غرب در اوکراین و چین و امریکا در دریای جنوبی چین، نمایانگر افزایش این تقابل‌ها است.
الف) تقابل روسیه و امریکا در اوکراین

در سال‌های اخیر، بحران اوکراین به یکی از مهم‌ترین عرصه‌های تقابل قدرت‌های بزرگ جهانی تبدیل شده است؛ این رقابت نه‌تنها منازعه‌ای منطقه‌ای بلکه نمادی از تقابل جیوپولیتیکی بین روسیه و غرب به‌ویژه ایالات متحده و اتحادیه اروپا است.

روسیه باهدف بازپس‌گیری نفوذ ازدست‌رفته پس از فروپاشی شوروی و غرب با تأکید بر توسعه ناتو به سمت شرق اروپا، در این میدان رقابت می‌کنند که این امر به بی‌ثباتی مستمر در منطقه و جهان منجر شده است.

تهاجم نظامی روسیه به اوکراین در فبروری ۲۰۲۲، نظم امنیتی اروپا پس از جنگ سرد را به‌طور جدی دچار زلزله ساخت و شکاف جیوپولیتیکی میان روسیه و غرب را وارد مرحله‌ای آشکار و ساختاری کرد. این جنگ را می‌توان در چارچوب نظریه «معمای امنیت» و هم‌چنین رقابت بر سر حوزه‌های نفوذ تحلیل نمود؛ جایی که گسترش سازمان پیمان آتلانتیک شمالی به شرق اروپا از منظر مسکو تهدیدی مستقیم تلقی شد و در مقابل، ایالات متحده و متحدان اروپایی آن، اقدام روسیه را نقض اصل منع توسل به زور و تمامیت ارضی کشورها می‌داند. پیامدهای این تقابل صرفاً محدود به میدان نبرد نمانده، بلکه با اعمال تحریم‌های گسترده اقتصادی علیه روسیه، بحران انرژی در اروپا، افزایش بودجه‌های نظامی و احیای سیاست بازدارندگی هسته‌ای، به بی‌ثباتی گسترده‌تری در نظام بین‌الملل انجامیده است (Freedman, 2022: 187). در نتیجه، بحران اوکراین به نمادگذار از نظم نسبتاً باثبات پساجنگ سرد به مرحله‌ای از رقابت قدرت‌های بزرگ و چندقطبی شدن پرتنش در عرصه جهانی تبدیل شده است.

ب) تقابل قدرت‌های بزرگ در دریای چین جنوبی

دریای چین جنوبی یکی از مهم‌ترین کانون‌های رقابت جیوپولیتیکی در قرن بیست‌ویک است؛ منطقه‌ای که سالانه حجم عظیمی از تجارت جهانی از مسیر آن عبور می‌کند و سرشار از منابع احتمالی انرژی و شیلاتی^۱ است. چین ادعای حاکمیت تاریخی بر بخش اعظم این دریا را مطرح کرده و از طریق احداث جزایر مصنوعی و استقرار تجهیزات نظامی، حضور خود را تقویت نموده است؛ اقدامی که با اعتراض

^۱ Fisheries

کشورهای ساحلی مانند فیلیپین و ویتنام مواجه شده است (Kaplan, 2014: 63). در طرف دیگر، امریکا با اجرای عملیات آزادی ناوبری و تقویت ائتلاف‌های منطقه‌ای، تلاش دارد از تغییر موازنه قدرت به سود چین جلوگیری کند. این رقابت نه تنها اختلافات ارضی را تشدید کرده بلکه با افزایش حضور نظامی و خطر محاسبه غلط راهبردی، احتمال درگیری مستقیم چین و امریکا را بالا برده است (خبرگزاری ایرنا، ۱۴۰۲: ۲۲ میزان). از این رو، دریای چین جنوبی به صحنه‌ای کلیدی برای آزمون نظم بین‌المللی مبتنی بر قواعد و چالش آن توسط قدرت‌های نوظهور تبدیل شده و سهم مهمی در شکل‌گیری بی‌ثباتی ساختاری در سطح جهانی دارد.

۵. پیامدهای راهبردی تقابل‌ها برای نظم نوین جهانی

این بحران‌ها نشان می‌دهد که نظم نوین جهانی در حال شکل‌گیری، بیش از آنکه مبتنی بر قواعد لیبرال، همکاری چندجانبه و نهادگرایی باشد، بر منطق قدرت، بازدارندگی نظامی و رقابت جیوپولیتیکی استوار است. تضعیف نقش سازمان ملل، بی‌اعتنایی به حقوق بشر و گسترش جنگ‌های منطقه‌ای، همگی نشانه‌های این گذار ساختاری هستند. (Hurrell, 2017:137)

این تحولات، بیانگر آن است که خاورمیانه به یکی از کانون‌های اصلی بازتعریف نظم جهانی تبدیل شده است؛ منطقه‌ای که در آن برخورد منافع قدرت‌های بزرگ، آینده ساختار قدرت جهانی را رقم خواهد زد. در عین حال، نظم چندقطبی فرصت‌هایی نیز برای کشورهای در حال توسعه ایجاد خواهد کرد؛ از جمله امکان تنوع‌بخشی به روابط خارجی، جذب سرمایه‌گذاری‌های چندمنبعی و کاهش وابستگی به یک قدرت خاص (Narlikar, 2014:18).

۵-۱. آینده نظم جهانی: تقابل یا همکاری

آینده نظم نوین جهانی در وضعیتی میان تقابل ساختاری و همکاری نهادی قرار

دارد. از یک سو، رقابت قدرت‌های بزرگ تشدید شده و احتمال بروز بحران‌های جیوپولیتیکی افزایش یافته است. از سوی دیگر، وابستگی متقابل اقتصادی و چالش‌های فراملی مانند تغییر اقلیم، تروریسم و بیماری‌های همه‌گیر، ضرورت همکاری جهانی را برجسته ساخته است (Held & McGrew, 2013:161). این تناقض ساختاری موجب شده است که نظم جهانی آینده ماهیتی ترکیبی داشته باشد؛ نظمی که در آن رقابت و همکاری به صورت هم‌زمان جریان دارد.

آینده نظم نوین جهانی نه به‌طور کامل به‌سوی تقابل فراگیر سوق یافته و نه امکان بازگشت به همکاری پایدارِ دوران پس از جنگ سرد را دارا است. رقابت فزاینده میان قدرت‌های بزرگ، ساختار نظام بین‌الملل را وارد مرحله‌ای از بی‌ثباتی کنترل‌شده کرده است؛ وضعیتی که در آن، قدرت‌ها از یک سو از برخورد مستقیم تمام‌عیار پرهیز می‌کنند و از سوی دیگر، از ابزارهای نظامی، اقتصادی و فناورانه برای مهار رقبا بهره می‌گیرند. این وضعیت از منظر بسیاری از نظریه‌پردازان، نشانه‌گذار به نظمی است که در آن منطق قدرت بر قواعد نهادی و حقوقی پیشی گرفته است (Acharya, 2014:3). از دیدگاه اندیشمندان جهان اسلام، این نظم در حال گذار، بیش از همه به زیان کشورهای ضعیف تمام می‌شود؛ زیرا همکاری جهانی در عمل تابع منافع قدرت‌های بزرگ باقی‌مانده و اصولی چون عدالت بین‌المللی، حاکمیت دولت‌ها و حمایت از غیرنظامیان به صورت گزینشی اجرا می‌گردد. با این حال، برخی تحلیلگران معتقدند که نظم چندقطبی در حال شکل‌گیری، در صورت هوشمندی کشورهای در حال توسعه، می‌تواند فرصت‌هایی محدود اما واقعی برای تنوع‌بخشی به روابط خارجی، کاهش وابستگی راهبردی و افزایش قدرت چانه‌زنی در نظام جهانی فراهم آورد. تحقق این امر، مستلزم تقویت همکاری‌های منطقه‌ای، دیپلوماسی فعال و استفاده آگاهانه از شکاف‌های موجود میان قدرت‌های بزرگ است (لویمی و دیگران، ۱۴۰۰: ۴).

آینده نظم نوین جهانی را باید نظمی ترکیبی و متناقض دانست؛ نظمی که در آن، تقابل و همکاری به صورت هم‌زمان جریان دارد. چالش‌های فراملی مانند تغییرات اقلیمی، بحران‌های اقتصادی، مهاجرت‌های گسترده و تهدیدهای سایبری، قدرت‌های بزرگ را ناگزیر به سطحی از همکاری می‌سازد، اما بی‌اعتمادی راهبردی و رقابت هژمونی مانع از شکل‌گیری همکاری عمیق و پایدار خواهد شد. از این رو، نظم آینده نه صلح پایدار خواهد بود و نه جنگ فراگیر، بلکه عرصه‌ای از رقابت مستمر، بحران‌های دوره‌ای و همکاری‌های حداقلی خواهد بود.

۶. تحلیل نظری یافته‌ها و ارائه پیشنهادات

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که تحولات اخیر در نظام بین‌الملل بیش از هر چارچوب نظری دیگری با منطق رئالیسم ساختاری همخوانی دارد. تغییر در توزیع قابلیت‌های مادی، افزایش هزینه‌های نظامی قدرت‌های بزرگ و بازگشت سیاست موازنه قوا، بیانگر آن است که ساختار آنارشی نظام بین‌الملل همچنان تعیین‌کننده رفتار دولت‌هاست. بحران اوکراین و رقابت در شرق آسیا تأیید می‌کند که امنیت و بقا همچنان اولویت اصلی قدرت‌های بزرگ باقی مانده و همکاری‌های نهادی در شرایط تعارض منافع حیاتی، جای خود را به رقابت جیوپولیتیکی می‌دهد.

وابستگی متقابل اقتصادی و استمرار همکاری در حوزه‌هایی چون تجارت، انرژی و فناوری، از فروافتادن نظام بین‌الملل به تقابل تمام‌عیار جلوگیری کرده است. این وضعیت با تحلیل لیبرالیسم نهادی قابل تبیین است که بر نقش نهادهای بین‌المللی و رژیم‌های همکاری در کاهش هزینه‌های تعارض تأکید دارد. با این حال، ناکارآمدی نسبی نهادهایی مانند سازمان ملل متحد در مهار بحران‌های بزرگ نشان می‌دهد که نهادها تابع اراده و منافع قدرت‌های مسلط باقی می‌مانند.

از منظر سازه‌انگاری نیز، هویت‌های امنیتی و برداشت‌های تهدید، نقش مهمی در تشدید یا کاهش تنش‌ها ایفا می‌کنند. رقابت ایالات متحده و چین صرفاً رقابت مادی نیست، بلکه رقابتی هویتی و گفتمانی درباره الگوهای حکمرانی و نظم مطلوب جهانی است؛ بنابراین، ساختار نظام بین‌الملل ترکیبی از عوامل مادی و هنجاری است که به صورت هم‌زمان بر رفتار بازیگران اثر می‌گذارد.

در مجموع، یافته‌های تحقیق از یک الگوی ترکیبی نظری حمایت می‌کند؛ بدین معنا که اگرچه رئالیسم ساختاری در تبیین رقابت قدرت‌های بزرگ از قدرت توضیحی بیشتری برخوردار است، اما عناصر لیبرالی و سازه‌انگارانه نیز در تبیین سطوح همکاری و شکل‌گیری ادراکات امنیتی نقش مکمل دارند. این امر نشان می‌دهد که فهم نظم جهانی معاصر نیازمند رویکردی چند سطحی و میان‌نظری است.

۷. پیشنهادها

باتوجه به یافته‌های تحقیق، پیشنهادات زیر در راستای مدیریت کارآمد ارائه می‌گردد:

۱. **تقویت دیپلوماسی چندجانبه:** دیپلوماسی چندجانبه به‌عنوان یکی از ابزارهای کلیدی در ایجاد صلح و امنیت جهانی اهمیت بالایی دارد. کشورهای بزرگ باید با تقویت همکاری‌های چندجانبه و مشارکت در نهادهای بین‌المللی، به حل مسائل جهانی کمک کنند. این امر می‌تواند به کاهش تنش‌ها و افزایش اعتماد میان کشورها منجر شود و هم‌چنین بستری برای تعامل سازنده در مواجهه با چالش‌های جهانی فراهم کند.

۲. **اصلاح ساختار سازمان ملل متحد:** ساختار کنونی شورای امنیت، به‌ویژه امتیاز حق وتوی پنج عضو دائم، موجب عدم توازن نهادی در مدیریت بحران‌های بین‌المللی شده است. نمونه‌های عینی آن در بحران اوکراین و منازعات خاورمیانه

مشاهده می‌شود که شورا به دلیل تعارض منافع قدرت‌های بزرگ قادر به اقدام مؤثر نبوده است. این وضعیت، مطابق تحلیل لیبرالیسم نهادی، نشان‌دهنده محدودیت نهادها در برابر ساختار قدرت است. از منظر رئالیسم ساختاری نیز، حق و تو بازتاب توزیع نابرابر قدرت در نظام بین‌الملل پس از ۱۹۴۵ است. پیشنهاد می‌شود در موارد نقض گسترده حقوق بشر، سازوکار تعلیق یا محدودسازی استفاده از وتو بررسی گردد؛ هرچند با توجه به منافع اعضای دائم، تحقق این اصلاحات در کوتاه‌مدت با موانع سیاسی جدی روبه‌رو خواهد بود.

۳. مدیریت رقابت قدرت‌های بزرگ: تحولات اخیر نشان می‌دهد رقابت ایالات متحده، چین و روسیه وارد مرحله‌ای ساختاری شده است. افزایش بودجه‌های نظامی (به‌ویژه رشد مستمر هزینه‌های دفاعی چین و تداوم برتری نظامی امریکا) و گسترش ائتلاف‌های امنیتی در شرق آسیا و اروپا، مؤید بازگشت منطق موازنه قوا است. در چنین شرایطی، احیای رژیم‌های کنترل تسلیحات و ایجاد کانال‌های گفت‌وگوی راهبردی در حوزه‌های سایبری و تسلیحات پیشرفته می‌تواند از تشدید «معمای امنیت» جلوگیری کند. تجربه جنگ اوکراین نشان داد که فقدان مکانیسم‌های اعتماد ساز می‌تواند بحران منطقه‌ای را به تقابل جیوپولیتیکی گسترده تبدیل نماید؛ بنابراین، مدیریت رقابت - نه حذف آن - رویکردی واقع‌گرایانه‌تر در نظم چندقطبی کنونی است.

۴. تقویت نقش سازمان‌های منطقه‌ای: با افزایش پیچیدگی بحران‌های منطقه‌ای، سازمان‌های منطقه‌ای می‌توانند به‌عنوان مکمل نظم جهانی عمل کنند. تجربه مدیریت بحران‌ها در آفریقا و آسیای جنوب شرقی نشان داده است که راه‌حل‌های بومی از مشروعیت بیشتری برخوردارند. از منظر سازه‌انگاری، هویت‌های منطقه‌ای می‌توانند

زمینه‌ساز همکاری امنیتی شوند. با این حال، کارآمدی این سازمان‌ها وابسته به استقلال نسبی آن‌ها از رقابت قدرت‌های بزرگ است؛ در غیر این صورت، به عرصه‌ای برای بازتولید رقابت جیوپولیتیکی تبدیل خواهند شد.

۵. توانمندسازی کشورهای در حال توسعه در نظم چندقطبی

گذار از نظم تک‌قطبی به چندقطبی، فرصت‌هایی برای کشورهای در حال توسعه فراهم کرده است تا از طریق تنوع‌بخشی به شرکای اقتصادی و مشارکت در ابتکارهای منطقه‌ای، قدرت چانه‌زنی خود را افزایش دهند. افزایش سهم اقتصادهای نوظهور در تولید ناخالص جهانی طی دو دهه اخیر، نشانه‌ای از این تحول ساختاری است. با این حال، وابستگی بیش از حد به یک قدرت بزرگ می‌تواند این کشورها را در معرض فشارهای جیوپولیتیکی قرار دهد؛ بنابراین، سیاست خارجی متوازن و چندجانبه‌گرایی عمل‌گرا راهبردی مناسب‌تر در شرایط رقابتی کنونی است.

نتیجه‌گیری

تحولات نوین در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ به وضوح نشان‌دهنده تغییرات بنیادینی در نظم جهانی است. این تغییرات که ناشی از پایان نسبی نظم تک‌قطبی و ظهور قدرت‌های نوظهور است، به شکل‌گیری یک نظام چندقطبی منجر شده است. قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه ایالات متحده، چین و روسیه، در پاسخ به این تحولات، راهبردهای متنوعی را به کار گرفته‌اند که تأثیرات عمیقی بر ساختار روابط بین‌الملل داشته است. این وضعیت، ضرورت بازنگری در رویکردهای سنتی سیاست خارجی را به‌ویژه در زمینه دیپلوماسی و تعاملات بین‌المللی ایجاب می‌کند.

تحولات نوین در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ نشان می‌دهد که نظام بین‌الملل در مرحله‌ای گذار گونه و پیچیده قرار دارد. گذار از نظم تک‌قطبی پساجنگ سرد به نظامی چندقطبی، نه تنها موازنه قدرت را دگرگون ساخته، بلکه شیوه‌های

اعمال نفوذ و رقابت را نیز متحول کرده است. قدرت‌های بزرگ دیگر صرفاً به ابزارهای نظامی متکی نیستند، بلکه ترکیبی از قدرت سخت، نرم و هوشمند را در چارچوبی چندبعدی به کار می‌گیرند.

بحران‌هایی همچون جنگ اوکراین، تنش‌های خاورمیانه و رقابت در دریای چین جنوبی نشان می‌دهد که نظم نوین جهانی بیش از آن‌که مبتنی بر همکاری لیبرال باشد، بر منطق بازدارندگی، رقابت جیوپولیتیکی و مدیریت بحران استوار است. درعین حال، وابستگی متقابل اقتصادی و چالش‌های فراملی، قدرت‌ها را ناگزیر به سطحی از همکاری حداقلی می‌سازد.

یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که آینده نظم جهانی نه صلح پایدار لیبرال خواهد بود و نه تقابل فراگیر نظامی؛ بلکه نظم «ترکیبی و رقابتی» خواهد بود که در آن، همکاری و تقابل به صورت هم‌زمان جریان دارد. میزان ثبات این نظم تا حد زیادی به توانایی قدرت‌های بزرگ در مدیریت رقابت‌ها، اصلاح نهادهای بین‌المللی و پذیرش توزیع جدید قدرت در نظام جهانی وابسته است.

رقابت‌های جیوپولیتیکی میان قدرت‌های بزرگ به‌ویژه ایالات متحده، روسیه و چین، چالش‌های جدی را برای ثبات جهانی به همراه دارد. این رقابت‌ها که گاه به شکل منازعات نیابتی و بحران‌های منطقه‌ای بروز می‌یابد، می‌تواند به بی‌ثباتی‌های بیشتری منجر شود؛ بنابراین، مدیریت هوشمندانه این رقابت‌ها و همکاری‌های بین‌المللی برای حفظ صلح و امنیت جهانی از اهمیت بالایی برخوردار است.

نقش نهادهای بین‌المللی نیز در این تحولات نباید نادیده گرفته شود. علی‌رغم ناتوانی‌های موجود در مدیریت بحران‌ها، این نهادها همچنان به‌عنوان سازوکارهایی برای تسهیل همکاری‌های بین‌المللی و کاهش تنش‌ها عمل می‌کنند. اصلاح ساختار

این نهادها و تقویت چندجانبه گرایی می تواند به افزایش کارآمدی آن ها در نظم نوین جهانی کمک کند.

آینده نظم جهانی به نحوه تعامل و همکاری قدرت های بزرگ بستگی دارد. با توجه به چالش های پیش رو، از جمله تغییرات اقلیمی و بحران های اقتصادی، ضرورت همکاری های بین المللی بیش از پیش احساس می شود؛ بنابراین، قدرت های بزرگ باید با درک عمیق تری از دینامیک های جهانی، به دنبال ایجاد نظم جهانی پایدار و عادلانه باشند.

منابع

- جهانگیری، علی‌رضا، (۱۳۹۶)، کاربرد زور در حقوق بین‌الملل معاصر، تهران، انتشارات خرسندی
- غفوری، محمد، (۱۳۹۸)، سازمان‌های بین‌المللی، تهران، سمت
- یزدان‌فام، محمود، (۱۴۰۱)، سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی
- الزحیلی، وهبة، (۱۴۱۹)، آثار الحرب في الفقه الإسلامي والقانون الدولي، دمشق، دارالفکر
- سجادپور، سید محمدکاظم. آقا محمدی، زهرا، (۱۳۹۴)، شورای امنیت، قدرت‌های بزرگ و عملیات حفظ صلح سازمان ملل متحد: چارچوب‌های مفهومی و کارکردهای عملیاتی، فصلنامه آفاق امنیت، سال هشتم، شماره ۱۶۱-۱۸۸
- عبدالهی، محسن، (۱۳۹۷)، چالش‌های اساسی در گذار از نظم نوین جهانی: فرایک‌جانبه‌گرایی و ظهور چین در نقش قدرت جدید، فصلنامه روابط خارجی، سال دهم، شماره ۱۸۳.۳۹-۲۰۲
- لویمی، خدیجه و دیگران، (۱۴۰۰)، تحلیل نقش نظم نوین جهانی در خاورمیانه. مجله پژوهش‌های معاصر در علوم و تحقیقات، سال سوم، شماره ۲۷
- ملک‌شاهی، حسین و دیگران، (۱۴۰۱)، مدل‌های حقوقی حاکمیت قانون با تمرکز بر حق وتو اعضای دائم شورای امنیت، فصلنامه مطالعات بین‌الملل، سال نوزدهم، شمار ۲ (۷۴). ۱۷۹-۱۹۴
- میراحسنی، منیرالسادات، (۱۳۸۸)، نگاهی به ساختار و عملکرد سازمان ملل متحد، مجله بررسی مسائل و سیاست‌های اقتصادی، شماره ۹۳-۹۴. ۱۰۳-۱۱۹

مجیدی، سارا، (۱۴۰۴)، واشنگتن پست: حمله نظامی نمی تواند مانع رسیدن ایران به بمب شود، وبسایت دویچوله، قابل دسترسی: <https://www.dw.com/fa-ir>

خاورمیانه، اوکراین و دریای چین: سه نقطه حیاتی برای ثبات جهانی، (۱۴۰۲)،
خبرگزاری ایرنا، قابل دسترسی: <https://www.irna.ir/news/85257660>

Acharya, A, (2014), **The end of American world order**, Polity Press

Waltz, K. N, (2000), Structural realism after the Cold War, **International Security**, 25(1), 5–41

Wendt, A, (1999), **Social theory of international politics**, Cambridge University Press

Acharya, A, (2024), **Global order in crisis**, Polity Press

Allison, G, (2017), **Destined for war: Can America and China escape Thucydides's trap?** Houghton Mifflin Harcourt.

Allison, G, (2025), The new great power confrontation, **Foreign Affairs**, 104(2)

Baylis, J, Smith, S, & Owens, P, (2020), **The globalization of world politics: An introduction to international relations**, Oxford University Press

Berman, A, (1990), In mitigation of illegality: The U.S. invasion of Panama, **Kentucky Law Journal**, 79(4)

Bradshaw, S. & Howard, P, (2019), **The global disinformation order**, Oxford Internet Institute

Fawcett, L, (2024), **International relations of the Middle East**, Oxford University Press

Freedman, L, (2022), **Ukraine and the art of strategy**, Oxford University Press

Giles, K, (2016), **Russia's new tools for confronting the West**, Chatham House

Gray, C, (2018), **International law and the use of force**, Oxford University Press

Held, D. & McGrew, A, (2013), **Globalization/anti-globalization**, Polity Press

Hurrell, A, (2017), **On global order**, Oxford University Press

Ikenberry, G. J, (2018), The liberal international order and its discontents, **International Affairs**, 94(1)

Kaplan, R. D, (2014), **Asia's cauldron: The South China Sea and the end of a stable Pacific**, Random House

Keohane, R. O, (2012), **Power and governance in a partially globalized world**, Routledge

Kello, L, (2017), **The virtual weapon**, Yale University Press

Melissen, J, (2015), **The new public diplomacy**, Palgrave Macmillan

Mearsheimer, J. J. (2014). *The tragedy of great power politics*. W. W. Norton

Mumford, A, (2013), **Proxy warfare**, Polity Press

Narlikar, A, (2014), **Bargaining with a rising India**, Oxford University Press

Nye, J. S, (2011), **The future of power**, PublicAffairs

Rid, T, (2020), **Active measures**, Farrar, Straus and Giroux

Rolland, N, (2017), **China's Eurasian century?**, National Bureau of Asian Research

Singh, U. Kaur, A. & Simran, (2025), Russia-China Cooperation in the Middle East: Strategic Alliances and Economic Influence in a Multipolar World, **Journal of Informatics Education and Research**, ISSN: 1526-4726 Vol 5 Issue 2

Gause, F. G, (2025), The geopolitics of Middle East instability, **Brookings Institution Press**, Available: <https://sbeyresearch.com/article/57>

Njenga, S, (2025), Israel–Iran War and its Implications on Future Security in the Eastern Africa Region, **Mashariki Research and Policy Centre**, Available: <https://masharikirpc.org/israel-iran-war-and-its-implications-on>

United Nations, (1945), Charter of the United Nations, **UN Website**, Available: <https://www.un.org>

United Nations, (2025), Secretary-General's address to the opening of the General Debate of the 80th session of the General Assembly, **UN Website**, Available: <https://www.un.org>

United Nations Security Council, (2003), Debates on the Iraq War, **UN Website**, Available: <https://press.un.org>